

آیت‌الله روح‌الله خمینی، طی بیانیه‌ای که از تبعید (عراق) منتشر کرد، جشن شاهنشاهی را محکوم نمود و از مردم ایران خواست علیه رژیم غارتگر پهلوی تظاهرات برپا کنند. آیت‌الله، با اشاره به تظاهرات دانشجویان ایرانی و مضروب شدن آنها به وسیله پلیس و مأمورین امنیتی گفت «تنها گناه این دانشجویان نشان دادن مخالفت با جشنهای ۲۵۰۰ ساله بود. ما، به این جشنها نیاز نداریم، برای گرسنگان کاری نکنید. ما نمی‌خواهیم بر روی نعش ملت ما جشن برپا کنید.»^{۱۴}

→ ۱۳. مصاحبه با خبرنگار لوموند، به نقل از گاردین، ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱.

14. Iran Report. Autumn, 1971, p. 1.

بخش سوم حکومت ریچارد نیکسون ۱۳۵۳ - ۱۳۴۸

پس از پیروزی نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری و حضور در کاخ سفید در ژانویه ۱۹۶۹، سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال ایران دستخوش تحول جدیدی گردید. طرح بریتانیا در مورد بیرون بردن نیروهای نظامی خود از حوزه خلیج فارس، امنیت کشورهای کویت، عمان، بحرین، قطر و دیگر شیخ نشینهای منطقه را دچار مخاطره می ساخت. شکست اعراب در جنگ با اسرائیل، به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق و فعالیتهای مارکسیستها و عناصر رادیکال، ناآرامیهای جدیدی را در خاورمیانه و حوزه خلیج فارس نوید می داد.

در سال ۱۹۶۹ ایالات متحده همچنان درگیر جنگ پایان ناپذیر و منفور ویتنام بود. واشینگتن نمی توانست در ناحیه دیگری از جهان تعهدی به عهده بگیرد؛ مردم آمریکا، با هر نوع درگیری نظامی در خارج از کشورشان مخالف بودند؛ از سوی دیگر اعراب ناسیونالیست حضور قدرت خارجی دیگری را به جای نیروهای بریتانیا، آن هم متحد و دوست نزدیک اسرائیل تحمل نمی کردند. در چنین شرایطی، ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین کشور منطقه خلیج فارس می توانست خلأ ناشی از تخلیه نیروهای انگلستان را پر کند و محمدرضا شاه را که رؤیای رهبری منطقه را در سر می پروراند، راضی و خوشنود سازد.^۱

حفظ امنیت خلیج فارس برای غرب جنبه حیاتی داشت؛ حدود ۷۵ درصد ذخایر نفت جهان غیر کمونیست و ۶۶ درصد کل ذخایر نفت جهان در این منطقه است. کشورهای

۱. در سال ۱۳۴۷، پیش از اجرای این طرح، وزارت امور خارجه آمریکا پیشنهاد کرد برای پر کردن خلأ ناشی از عقب نشینی نیروهای بریتانیا از منطقه خلیج فارس، کشورهای ترکیه، پاکستان، عربستان سعودی، کویت و ایران، به طور دسته جمعی حفظ امنیت منطقه را به عهده بگیرند ولی این طرح با مخالفت کشورهای عراق، مصر و سوریه روبه رو شد.

حوزه خلیج فارس نیمی از مصارف نفت کشورهای غرب اروپا و حدود ۸۰ درصد نیازمندیهای ژاپن را تأمین می‌کنند. هر پانزده دقیقه، یک تانکر نفتکش از تنگه هرمز می‌گذرد.

محمدرضا شاه آماده بود با آزادی عمل در خرید انواع سلاحهای آمریکایی دفاع از منافع ایالات متحده را در خلیج فارس به عهده بگیرد. وی در مصاحبه مطبوعاتی ژانویه ۱۹۶۹ با اشاره به تهدید عراق و جنگ هند و پاکستان گفت: «اگر فردا عراق به ما حمله کند چه خواهد شد؟ هنگامی که پاکستان، در چند کیلومتری لاهور مجبور به درخواست آتش بس شد، سنتو چه کرد؟ ما برای دفاع از خودمان نمی‌توانیم به دیگران تکیه کنیم...»^۲

شاه ایران در گذشته نیز در رفع اختلافات کشورهای منطقه، نقش موفقیت‌آمیزی انجام داده بود؛ در سالهای ۴۲ - ۱۳۴۱ به عنوان میانجی، در مناقشات افغانستان - پاکستان شرکت کرد و کوششهای او مورد تحسین ایالات متحده قرار گرفت. وی طرح جابه‌طلبانه ایجاد فدراسیونی از کشورهای ایران، پاکستان، ترکیه و افغانستان را در سر می‌پروراند. همچنین انتظار داشت رهبری «سنتو» و فرماندهی نیروهای این اتحادیه به او واگذار شود.^۳

در گزارش سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران، در مورد بلندپروازیهای شاه گفته شده بود:

«... او فرصت دیگری یافت تا شایستگی خود را در نقش میانجی در اختلافات مربوط به کشمیر، نشان دهد. اخیراً نشانه‌هایی به تقلید از شیوه سیاسی ژنرال دوگل، از سوی او مشاهده می‌شود. وی در صدد جستجوی راهی برای به کرسی نشاندن آزادی عمل خود، در امور و مسائل بین‌المللی است...»^۴

شاه برای نیل به آرزوهای خود، سعی داشت روابط با همسایگان را بهبود بخشد. بدین منظور از ادعای مالکیت ایران از بحرین صرف‌نظر کرد؛ در سال ۱۳۴۷ از عربستان سعودی بازدید نمود؛ در سال ۱۳۵۰ ایران و مصر تجدید رابطه کردند؛ مناسبات ایران با

۲. روزنامه تایمز (لندن)، ۱۰ ژوئن ۱۹۶۹.

3. Debaele; p. 43.

4. Debaele, Diplomatic Cable, pp. 246.

پاکستان، هندوستان و افغانستان به نحو چشمگیری تحکیم یافت؛ حکام و امیران عرب در خلیج فارس از ایران بازدید کردند و مذاکراتی که با آنها به عمل آمد موافقت نمودند از موضع ایران در مورد بالا رفتن بهای نفت صادراتی پشتیبانی کنند، ولی روابط ایران و عراق، همچنان رو به تیرگی می‌رفت.

در فروردین ۱۳۴۸ دولت بغداد ناگهان مالکیت خود بر سراسر شط العرب را ادعا کرد، و تهدید نمود برای جلوگیری از عبور ناوگان ایران، به زور متوسل خواهد شد. ایران ادعای عراق را تخطی از قرارداد سی ساله‌ای که به موجب آن هر دو کشور اداره شط العرب (اروند رود) را به عهده دارند دانست. دولت عراق در پاسخ به ادعای ایران، دهها هزار تن از ایرانیان مقیم عراق را از آن کشور اخراج کرد.

دو ماه بعد «دکترین نیکسون» اعلام شد؛ ایران با استقبال از استراتژی جدید آمریکا می‌توانست انواع سلاحهای جنگی را از ایالات متحده دریافت کند و به عنوان قدرتمندترین کشور منطقه خلیج فارس مسئولیت امنیت خلیج را به عهده بگیرد.^۵

کوشش ایران از لحاظ بالا رفتن درآمد ارزی از نفت نیز موفقیت‌آمیز بود. تا سال ۱۳۴۸ کمپانیهای نفتی با هر نوع افزایش قیمت نفت از سوی صادرکنندگان مخالفت می‌کردند. ایجاد سازمان «اوپک» از سوی ایران و چند کشور عمده صادرکننده نفت، راه را برای افزایش بهای نفت هموار ساخت. در ژانویه ۱۹۷۱ کنفرانس اوپک، به ابتکار ایران در تهران تشکیل شد و کمپانیها با افزایش قیمت نفت، مشروط بر ثابت ماندن قیمتها موافقت کردند. شش ماه بعد، اوپک درخواست قیمت بیشتری کرد. در همین اوان (۱۹۷۲) عراق و لیبی بخش عمده‌ای از نفت خود را ملی کردند. در پایان سال ۱۹۷۳ کشورهای عضو اوپک، قیمت نفت صادراتی خود را تا سه برابر افزایش دادند.

ایران در ۱۴ اوت ۱۹۷۱ استقلال بحرین را به رسمیت شناخت، ارتش ایران طی روزهای ۱۱ تا ۱۷ اکتبر جزایر ابوموسی و تنب کوچک و بزرگ را اشغال کرد. در ۲۳ دسامبر همان سال، دولت جدید بحرین، قرارداد واگذاری یک پایگاه دریایی به آمریکا را امضا کرد.^۶ در ماه اوت، دولت ایران رژیم چین کمونیست را به رسمیت شناخت.

۵. درباره دکترین نیکسون و استراتژی آمریکا در فصل فروش جنگ افزار به ایران توضیح داده شده است.

۶. رویدادهای مهم سالهای ۷۲-۱۹۷۱ در منطقه خاورمیانه و حوزه خلیج فارس بدین شرح بود:
سال ۱۹۷۱: بحرانی شدن روابط ایران و عراق؛ ایجاد امیرنشینان خلیج فارس؛ جنگ سوم هند و

پاکستان و ایجاد کشور بنگلادش.

بالأخره اقدامات سیاسی محمدرضا شاه، طی سالهای ۷۲-۱۹۷۱ بخصوص در منطقه خلیج فارس، به نشانه پیروی از دکترین نیکسون تلقی شد.

اولویت دادن به مسائل خارجی و بین‌المللی، تأیید موفقیت‌های سیاسی ایران در صحنه بین‌المللی از سوی رسانه‌های خبری غرب، و نیز اعلام این نکته که «پیشرفت و ثبات در ایران، حتی بدون آزادی و دموکراسی! مورد قبول بسیاری از ایرانیان است.»^۷ محمدرضا شاه را از درک اهمیت مسائل و مشکلات داخلی ایران باز داشت و همه توجه او مصروف بر قدرتمند شدن بنیه نیروهای مسلح، و انبار کردن هرچه بیشتر جنگ افزارهای آمریکایی گردید.

شاه با وابسته کردن کشور به غرب، به ویژه ایالات متحده آمریکا، راه را برای منتقدان و مخالفان رژیم خود هموار ساخت. وی و مشاورانش باور نداشتند که جوانان و دانشجویان علیه رژیم مقتدر پهلوی به قیام مسلحانه متوسل شوند، و دانشگاه‌ها صحنه ناآرامی و تظاهرات مخالفت‌آمیز شوند و حتی یک هفته پیش از برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، در مرکز شهر تهران، بین چریک‌ها و مأموران انتظامی، سه بار برخورد مسلحانه روی دهد.

محمدرضا شاه، همچنان در رؤیای قدرت سیر می‌کرد و مخالفان خود را کمونیست و تروریست‌های حرفه‌ای می‌دانست. هنگامی که از او می‌پرسند در ایران چه تعداد زندانی سیاسی وجود دارد؟ در جواب می‌گوید «به تعداد خیانت کاران!»^۸

روابط ایران و عراق - مسئله کردستان

پس از آزادی جزایر خلیج فارس (ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک) به وسیله ارتش ایران در پاییز ۱۳۵۰، دولت عراق روابط سیاسی خود را با ایران و انگلستان قطع کرد و این امر به تیرگی روابط کشورهای عرب و ایران نیز انجامید. در آوریل ۱۹۷۲ (بهار ۱۳۵۱) →

سال ۱۹۷۲: امضای قرارداد شوروی و عراق؛ بازدید نیکسون از تهران؛ سفر فرح پهلوی به چین؛ بازدید رسمی شاه و همسرش از اتحاد جماهیر شوروی؛ امضای قرارداد ایران و شوروی؛ اعزام نیروهای نظامی ایران به عمان؛ انتصاب هلمز به عنوان سفیر کبیر آمریکا در ایران؛ انتصاب اردشیر زاهدی به عنوان سفیر ایران در آمریکا.

۷. نیویورک تایمز، ۱۷ جولای و ۲۶ نوامبر ۱۹۷۰.

۸. روزنامه کیهان انترنشنال، ۱۹ اکتبر ۱۹۷۱، صفحه ۸.

رژیم بعث عراق قرارداد دوستی و همکاری با اتحاد جماهیر شوروی را امضا کرد. دولت نیکسون که از نفوذ شورویها در عراق نگران شده بود، تصمیم گرفت به شورشیان کرد عراق، به رهبری ملا مصطفی، که از سال ۱۳۵۰ برای کسب خودمختاری می‌جنگیدند کمک کند. بحرانی شدن روابط ایران و عراق بر سر مسئله شط العرب و ستیزه جویی سران رژیم بعث، شاه را بر آن داشت که از پیشنهاد همکاری با واشینگتن برای کمک به کردها استقبال کند. اسرائیل نیز که هر نوع برخورد بین عراق و همسایگانش را به سود خود می‌دانست، از این طرح استقبال کرد. در ماه مه ۱۹۷۲ (بهار ۱۳۵۱) در سفر نیکسون - کیسینجر به تهران، رئیس‌جمهوری آمریکا با درخواست محمدرضا شاه درباره فروش انواع جنگ افزارهای آمریکایی و نیز همکاری ایران در طرح کمک‌رسانی مخفی به کردها، موافقت کرد.^۹ ناگفته نماند که دولت ایران کمترین تمایلی به پیروزی کردها نداشت، زیرا چنین پیروزی، کردهای ایران را تشویق به مبارزه برای کسب خودمختاری می‌کرد. هدف اصلی از کمک به کردها مقابله با پشتیبانی شوروی از عراق و تضعیف بنیه نظامی آن کشور بود.

در این میان، بارزانی و «پیش‌مرگه»‌های او، در معرض معامله قرار گرفته بودند. کردها، طی سالها مبارزه برای کسب خودمختاری دریافتند که تنها هستند و قدرتهای بزرگ قصد پشتیبانی آنها را ندارند. کردها می‌گفتند «هیچ‌ده کشور عرب به فلسطینیها کمک می‌کنند، مردم بنگلادش از کمکهای هندوستان در جنگ برای استقلال خود بهره بردند ولی ما، تنها هستیم.»^{۱۰}

در ژوئن ۱۹۷۲ (تابستان ۱۳۵۱) نیکسون، جان کانالی وزیر سابق خزانه‌داری را به تهران فرستاد تا به شاه اطلاع دهد که آمریکا از طرح کمک به شورشیان کرد پشتیبانی می‌کند. واشینگتن طی سالهای ۷۵-۱۹۷۲ مبلغ ۱۶ میلیون دلار از طریق «سیا» به کردهای تحت فرماندهی ملا مصطفی کمک کرد. ایران نیز کمکهای قابل توجهی در اختیار کردها گذارد. همچنین اسرائیلیها در عراق کردها را یاری کردند. سلاح و تجهیزات آمریکاییها از طریق «سیا» با همکاری ایران به کردها واگذار شد. نوع سیستم جنگ افزارها روسی و چینی بود که در جنگهای ویتنام به غنیمت گرفته شده بود.^{۱۱}

9. The Eagle and the Lion, p. 201—202.

10. Jim Hoaglund, Washington Post, March 24, 1975.

11. Pave with good intention, p. 129—130.

طی سالهای ۷۴-۱۹۷۳ (۵۳-۱۳۵۲) بین کردها و ارتش عراق جنگهای شدید و بدون نتیجه ادامه یافت. ارتش عراق تلفات و خسارات فراوانی متحمل شد. بر طبق گزارش کمیته مخصوص کنگره ایالات متحده در امور اطلاعات^{۱۲} «پرزیدنت نیکسون، دکتر کیسینجر و وزیر امور خارجه امریکا و شاه ایران، متمایل به پیروزی کردها نبودند. اینان انتظار داشتند شورش کردها و کمک به آنها در سطحی که بنیه نظامی عراق تضعیف شود، ادامه یابد...»^{۱۳}

قراداد الجزیره

در مارس ۱۹۷۵ (۱۳ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۳) جلسه سران اوپک در الجزایر تشکیل شد. عدم موفقیت دولت عراق در جنگ علیه کردها، به رهبری ملامصطفی بارزانی، رژیم بعث را با مشکلات جدی روبه‌رو ساخته بود. هواری بومدین رئیس‌جمهوری الجزایر که میزبان کنفرانس اوپک بود، برای حل اختلافات ایران و عراق میانجی شد و رؤسای دو کشور با آن موافقت کردند. طی دو جلسه مذاکره بین محمدرضا شاه و صدام حسین، که در آن موقع معاون رئیس‌جمهوری عراق بود، طرفین در زمینه پایان دادن به اختلافات دو کشور از طریق مذاکرات توافق کلی به عمل آوردند.^{۱۴} اهم توافق مزبور، شناسایی اصل «تالوگ» در شط العرب، به عنوان مرز دو کشور (ماده ۲ عهدنامه مرزی) و تأمین امنیت مرزها، برای جلوگیری از «هرنوع رخنه اخلاص لگرنه» در سراسر مرز دو کشور بود (ماده ۳). در حقیقت منظور و مقصود اصلی از ماده ۳ پایان یافتن عملیات نظامی کردها علیه عراق و تسلیم آنها بود. گفتنی است که در جریان مذاکرات ایران و عراق هیچ گونه مشورتی با کردها انجام نگرفت و بدین سان کردها پس از ۱۵ سال مبارزه و نبرد با ارتش عراق، ناگهان خود را در دامی که ایران و آمریکا برای آنها مهیا کرده بودند، گرفتار دیدند!

شاه وعده کرد بین روزهای ۱۳ مارس تا ۱ آوریل ۱۹۷۵ مرزهای ایران و عراق بسته شود. به بارزانیها گفته شد که طی این مدت آتش بس برقرار خواهد بود، ولی ارتش عراق بسرعت به تعقیب و کشتار هزاران مرد و زن و اطفال بی‌گناه، که از میان لجنزارها و

12. Pike Report

13. New York Times, Jan. 26, 1976, pp. 1-14.

۱۴. در تاریخ ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) متن اعلامیه مشترک ایران و عراق (اعلامیه الجزایر) انتشار یافت.

کوههای پربرف زاگرس فرار می‌کردند، پرداخت. گروه کثیری از این فراریان، با پای برهنه و لباس مندرس خود را به ایران رساندند و در پناهگاه‌هایی که شیر و خورشید سرخ ایران، با عجله آماده کرده بود اسکان داده شدند. یکی از پناهندگان نگوینخت ملامصطفی بارزانی بود، که مدتی نیز در تهران میهمان دولت ایران بود، سپس به ایالات متحده رفت و تا سال ۱۳۵۷ که در غربت درگذشت، در مک‌لین، ایالات ویرجینیا میهمان دولت آمریکا بود!

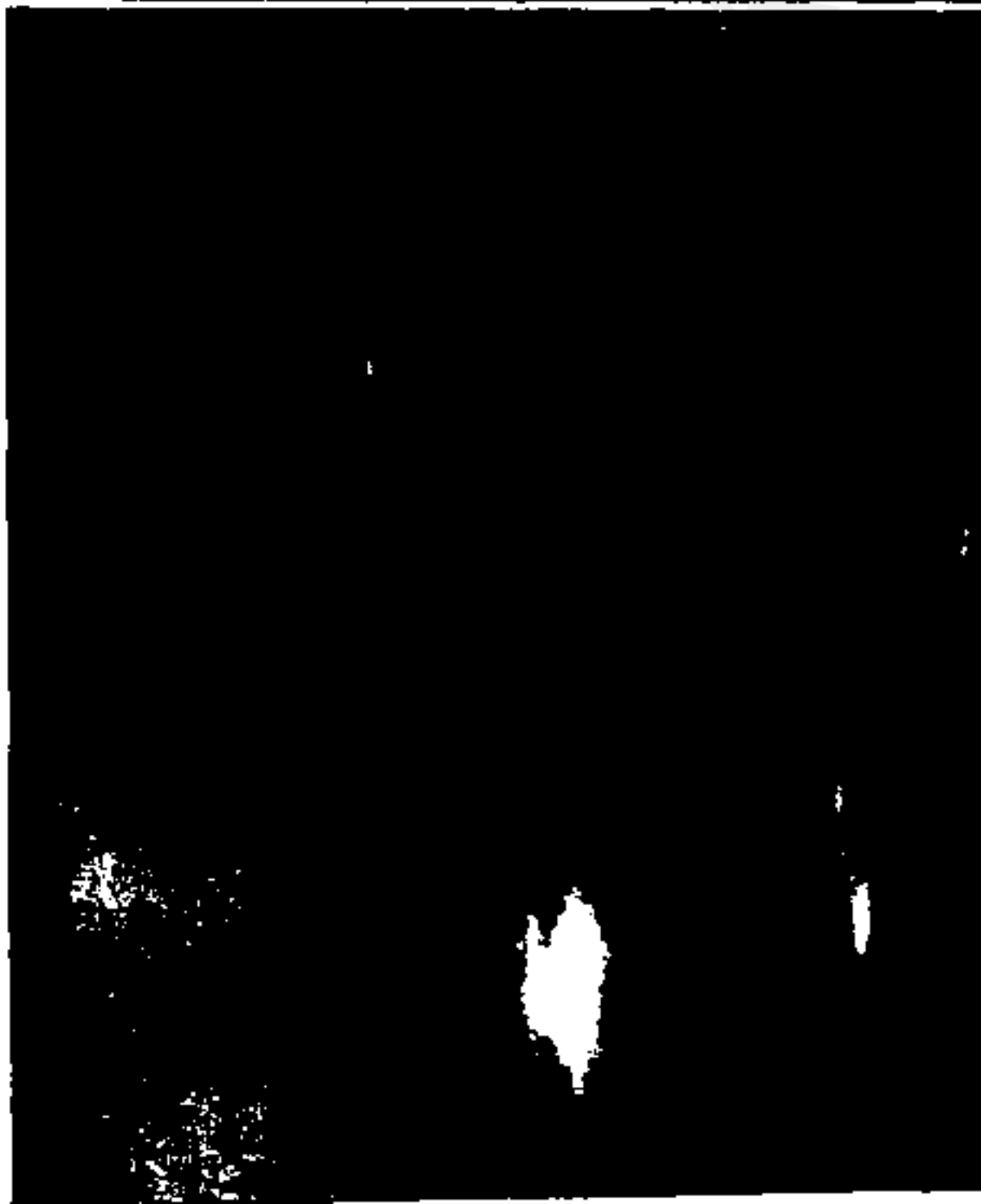
ایالات متحده، از پایان سال ۱۹۷۳ و طی سال ۱۹۷۴ به تدریج از کمک‌های خود به کردها کاست ولی شاه تا امضای موافقتنامه الجزایر از کردها پشتیبانی کرد. هنری کیسینجر، در تشویق کردها به جنگ با عراق، نقش اساسی داشت. گفته می‌شود، ملامصطفی بارزانی در یک مورد برای کسب موافقت کیسینجر در ادامه پشتیبانی از شورش کردها علیه دولت عراق، سه تخته فرش گرانبها و یک گردنبند طلا و مروارید، به عنوان هدیه عروسی به «نانسی» همسر کیسینجر، هدیه کرد.^{۱۵}



ریچارد نیکسون و محمدرضا شاه در کاخ سفید — دهمین بازدید شاه از
آمریکا — تابستان ۱۳۵۲



شاه و کبینه‌نجر — در کاخ سلطنتی نوشهر — تابستان ۱۳۵۵





جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در تخت جمشید شیراز



بخش چهارم

خیانت به کردهای شورشی عراقی

روز ۱۰ مارس ۱۹۷۵ (اسفند ۱۳۵۳) همزمان با مذاکرات شاه و صدام حسین در الجزایر، مدیر پایگاه «سیا» در منطقه خاورمیانه در پیام تلگرافی به ویلیام کولبی، رئیس آژانس اطلاعاتی آمریکا در واشینگتن گفته بود «پایگاه ما، با دفتر کیسینجر در ارتباط است. اگر دولت ایالات متحده وضع موجود را ماهرانه سرو سامان ندهد، کردها گمان خواهند کرد که ما آنها را رها کرده ایم. روش ایران نه تنها آرزوهای سیاسی کردها را نقش بر آب ساخته، بلکه زندگی هزاران تن را در معرض مخاطره قرار داده است.»^۱

هیچ کس، نه پرزیدنت جerald فورد و نه هنری کیسینجر، وزیر خارجه آمریکا، به فریاد کردها نرسید و ایالات متحده آمریکا، خیانت محمدرضا شاه را به کردها تأیید کرد.

این درست که پیروزی کردهای شورشی عراق، کردهای ایران را تشویق به درخواست خودمختاری می‌کرد؛ و یا عدم موفقیت بارزانی، ارتش ایران را به مداخله و درگیری بیشتری برای حمایت از جنگجویان کرد عراقی وامی‌داشت، ولی فریب یک ملت به بهای فنای آن، در راه نیل به هدفهای سیاسی، آن هم از سوی ملت جوانمرد و شریف ایران، دور از انصاف و مروت است و مغایر با فرهنگ و سنن تاریخی ملت ما می‌باشد.

ویلیام سافیر روزنامه‌نگار آمریکایی، در دو مقاله‌ای که در فوریه ۱۹۷۶ تحت عنوان: خیانت بزرگ به کردها، انتشار یافت کیسینجر و جerald فورد را محکوم کرد و نوشت:

1. William Safire, «Son of Secret Sellout» New York Times, Feb. 12, 1976, p. 31.

(شانزده سال بعد (بهار ۱۳۷۰) این تراژدی به شکل دیگری تکرار شد؛ پس از شکست ارتش عراق در جنگ خلیج فارس و قیام کردها و شیعیان عراق برای براندازی رژیم بعث عراق، ایالات متحده آمریکا، هیچ گونه اقدامی در جلوگیری از عملیات سرکوبگرانه نیروهای صدام حسین علیه قیام‌کنندگان انجام

«اگر رئیس جمهوری می‌خواهد در دفاع از خیانت به کردها، شاه را مسئول بداند، مختار است، ولی اگر می‌خواهد منکر این عمل نادرست و خلاف اخلاق از سوی آمریکا شود، شایسته است مشاورى را که اصرار به انجام آن داشت (منظور کیسینجر است)، از کار برکنار کند.»^۲

ادموند قریب، روزنامه‌نگار دیگر نوشت: «بارزانی به شاه اطمینان نداشت، او گمان می‌کرد ایالات متحده آمریکا از او پشتیبانی خواهد کرد، و یا حداقل از افرادش حمایت می‌کند. مفهوم توافق شاه - کیسینجر تعهدی بود از سوی آمریکا که کردها روی آن حساب می‌کردند. در مصاحبه‌ای که در سپتامبر ۱۹۷۶ با بارزانی داشتم، نظریه خود را بدین نحو خلاصه کرد «ما پشتگر می به تضمین آمریکا داشتیم، ما هیچ گاه به شاه اعتماد نداشتیم و بدون وعده‌های آمریکا، قدم در این راه نمی‌گذاشتیم.»^۳

کیسینجر در دفاع از تصمیم سال ۱۹۷۵ ایالات متحده در قطع کمک به کردها نوشت «کردها در شرف شکست کامل بودند، تنها راه نجات آنها مداخله دولشکر از ارتش ایران و ۳۰۰ میلیون دلار کمک از سوی ما بود.»^۴ کیسینجر نمی‌خواهد اعتراف کند که شاه ایران به بهای توافق با عراق، کردها را قربانی کرد و ایالات متحده آمریکا نیز از موضع شاه دفاع کرد. ملامصطفی بارزانی، کمی پیش از مرگش، در پاسخ به این سؤال که اشتباه بزرگ او چه بود گفت «اعتماد من به دولت آمریکا که به ما خیانت کرد.»^۵

• •

روابط ایالات متحده و ایران همچنان گسترش می‌یافت. توسعه این روابط که در راستای حفظ منافع آمریکا بود، در تاریخ دیپلماسی آن کشور سابقه نداشت. طی سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ (۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷) همکاری دو کشور در زمینه‌های سیاسی، نظامی،

2. William Safire, «Mr. Ford's Secret Sellout», New York Times, Feb. 5, 1976, p. 31.

3. Edmond Ghareeb, The Kurdish Question in Irak (Syracuse, N.Y., Syracuse University Press, 1981), p. 140.

4. Kissinger, Whit House Years, p. 1965.

(کیسینجر در این صفحه از کتاب خود وعده کرده چگونگی تصمیم کاخ سفید را درباره کردها در جلد دوم کتاب ۱۲۸۳ صفحه‌ای خود به نام «سالهای خروشان» توضیح دهد، ولی در سراسر کتاب مزبور اشاره‌ای به این موضوع نکرده است.)

5. Washington Star, Apr. 18, 1978.

اقتصادی و امنیتی به اوج خود رسید. «سیا» و «ساواک» در داخل یکدیگر نفوذ کردند. شاه اذعان کرد که ساواک در داخل ایالات متحده آمریکا نیز فعال بوده است. آمریکاییها پاسگاههای استراق سمع در طول مرز ایران و شوروی احداث کردند. روابط ساواک و سیا و همکاری آنها با یکدیگر به حدی بود که کرمیت روزولت، در کتابی که در سال ۱۳۵۸ منتشر کرد، سپهد نعمت الله نصیری، رئیس ساواک را «ژنرالمان» نامید.^۶ در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ و فروپاشی رژیم پهلوی، یکی از روزنامه‌نگاران معروف آمریکایی، یک بحث تلویزیونی، تحت عنوان «بحران ما، در ایران» ترتیب داد.^۷ واشینگتن پست در سرمقاله روز ۱۱ نوامبر ۱۹۷۹ در دفاع از ورود شاه به ایالات متحده نوشت «به این پادشاه مقتدر خاورمیانه و دیکتاتوری که از «ما» بوده و هست پناهندگی بدهید!»^۸

از آغاز دهه ۱۳۵۰ واشینگتن و تهران، نه تنها در خاورمیانه از سیاست مشترکی پیروی می‌کردند بلکه در امور خارج از این منطقه همکاری داشتند. به عنوان مثال ایران اولین منبع تأمین نفت اسرائیل، آفریقای جنوبی و رژیم نژادپرست رودزیا بود. پس از تحریم صدور نفت اعراب در اکتبر ۱۹۷۳ (بهار ۱۳۵۲)، شاه به رغم درخواست همگامی کشورهای عرب، نفت مورد درخواست ایالات متحده را تأمین کرد. در جریان جنگ ویتنام و هنگامی که مذاکرات صلح در پاریس ادامه داشت شاه برای تقویت قدرت دفاعی آمریکا، چند اسکادران هواپیمای اف - ۵ به سایگون فرستاد.

در سال ۱۳۵۳ پس از سقوط هیلاسلاسی امپراتور اتیوپی، و حضور نیروهای نظامی دولت اتحاد جماهیر شوروی در شاخ آفریقا، ایران و کشورهای میانه‌رو عرب، به منظور مقابله با نفوذ شورویها در سوماتالی و جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی سیاست مشترکی اتخاذ کردند. مصر، سودان، عربستان سعودی و ایران در زمینه تدارکات نظامی و مالی تعهداتی به عهده گرفتند. ایالات متحده نیز کمکهای مالی و پشتیبانی سیاسی به عمل آورد.^۹

۶. کرمیت روزولت، ضد کودتا، صفحه ۱۷۳.

۷. Carl T. Rowan; «Our Crisis in Iran», Oct. 29, 1978.

۸. واشینگتن پست، ۱۱ نوامبر ۱۹۷۹.

۹. طرح مقابله با شوروی در شاخ آفریقا، به علت مخالفت پرزیدنت کارتر به نتیجه نرسید.

ایران در جنگ ظفار

ظفار ایالت جنوبی عمان، در جنوب شرقی شبه جزیره عربستان قرار دارد. پس از تصمیم دولت انگلستان در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) مبنی بر خارج کردن نیروهای نظامی خود از منطقه شرقی کانال سوئز و شیخ‌نشینهای خلیج فارس، سازمانی به نام «جبهه آزادیبخش ظفار» که از سال ۱۹۶۵ میلادی موجودیت خود را اعلام کرده بود و با دولت عمان در ستیز بود، تصمیم به رهایی ایالت ظفار از سلطه نیروهای سعید بن تیمور، سلطان عمان گرفت. با برکناری سعید، پسرش قابوس به سلطنت رسید و نبرد بین نیروهای شورشی، و ارتش عمان شدت یافت. جمهوری دموکراتیک خلق یمن (یمن جنوبی) از شورشیان ظفار حمایت می‌کرد.

نقش استراتژیکی ایران در خلیج فارس و امنیت تنگه هرمز، به لحاظ عبور کشتیهای حامل نفت به غرب و ژاپن، ارتش ایران را وادار به مداخله در جنگ ظفار کرد. وزیر امور خارجه ایران در توجیه این امر، در سازمان ملل گفت «تأمین صلح و امنیت در شبه‌قاره هند، یکی از ارکان اساسی سیاست کشور ماست [...] ایران با انتشار خطوط کلی استراتژی دفاع خود، اقیانوس هند را حریم امنیت برای خلیج فارس می‌داند.»^{۱۰}

ژوزف سیسکو، معاون وزارت خارجه ایالات متحده نیز درباره اهمیت نقش استراتژیکی ایران در خلیج فارس گفت «ما دیگر احتیاجی نداریم که مستقیماً در این منطقه دخالت نظامی کنیم، سالهاست ایالات متحده برای مدرنیزه کردن ارتش ایران و عربستان سعودی کمکهای وسیعی نموده است.»^{۱۱}

مداخله ایران در جنگ ظفار، پیروی از دکترین نیکسون بود. در فوریه ۱۹۷۲ هیئتی از سوی دولت عمان، به ریاست توپینی بن شهاب، مشاور سلطان قابوس، به تهران آمد و موافقتنامه‌ای مبنی بر کمک نظامی ایران به عمان، در جنگ علیه شورشیان ظفار به امضا رسید. از اواسط دسامبر ۱۹۷۳ (دی ۱۳۵۲) چند یگان هوای ارتش ایران با هلیکوپتر در سواحل عمان پیاده شدند. در اواخر دسامبر نیروهای مخصوص ارتش ایران از شمال و جنوب، مواضع کوهستانی شورشیان را، با همکاری نیروهای ارتش عمان و حمایت نیروی هوایی انگلستان مورد حمله قرار دادند. اشغال جاده استراتژیک ۶۰۰ کیلومتری

۱۰. روزنامه کیهان، ۲۷ مهر ۱۳۵۳.

۱۱. اسناد کنگره آمریکا، اجلاس ۹۳، ۲۱ می ۱۹۷۳.

مسقط - صلاله، در منطقه کوهستانی و صعب‌العبور عمان، که پایگاه‌های شورشیان در آن قرار داشت، منجر به شکست نیروهای شورشی و پراکندگی آنها گردید. در این عملیات، نیروی هوایی ایران در بمباران مواضع شورشیانی که به سلاحهای سبک مجهز بودند، نقش اساسی ایفا کرد.

روزنامه کیهان در مقاله‌ای تحت عنوان «انعکاس پیروزی ایران در ظفار» نوشت:

«... کمکهای ایران به عمان، از طریق شرکت دادن ارتش در مبارزه با شورشیان ظفار و پیروزی که نیروهای ایران در تصرف جاده ۶۰۰ کیلومتری صلاله پیدا کرده‌اند، مورد بحث و تفسیر محافل سیاسی کشورهای مختلف جهان قرار گرفته است...»^{۱۲}

• •

مقامات بلندپایه سیاسی آمریکا، که تنها به حفظ توسعه روابط ایالات متحده - ایران در زمینه همکاریهای بین‌المللی توجه داشتند، از اوضاع داخلی و مشکلات اجتماعی و اقتصادی روزافزون ایران غافل مانده بودند. ناموفق ماندن برنامه‌های اقتصادی و پیشرفت، تشدید فشار سرکوب توأم با اوجگیری فساد، نتایج مصیبت‌باری را در پی داشت.

در اوایل سال ۱۳۵۱ کارشناسان امور ایران در ایالات متحده، اوضاع داخلی ایران را نگران‌کننده توصیف کردند. ماروین زونیس استاد برجسته دانشگاه شیکاگو از افزایش فاصله طبقات فقیر و غنی، شیوع فساد، بیدادگری ساواک و بیزاری میلیون‌ها مردم ایران از شاه خبر داد و نوشت «هرچند طی سالهای ۷۰-۱۹۶۷، تعداد دارندگان رادیو، برای هر ۱۰۰۰ تن ایرانی، از ۱۱۰ دستگاه به ۲۰۰ دستگاه افزایش یافته و تعداد صاحبان اتومبیل از ۹ تن به ۱۶ تن رسیده است، و مدارس ابتدائی دو برابر و مدارس متوسطه به چهار برابر افزایش یافته و تعداد دانشجویان، سه برابر شده است، ولی واقعیات درون ایران را نمی‌توان از خارج ارزیابی و قضاوت کرد. بازدید از هتل هیلتون، کلوب شاهنشاهی، رزیدانس، کی کلوب و نیز تماشای بوتیکهای تهران را نمی‌توان معیار قضاوت درباره یکی از فقیرترین کشورهای جهان دانست.»^{۱۳}

ریچارد کاتم، استاد دانشگاه پیتسبورگ و کارشناس مسائل ایران نیز با اشاره به نابسامانیهای، فساد و مشکلات ناشی از حکومت فردی شاه می‌گوید: ایرانیان بر این باورند

که ثروت کشور به جیب معدودی که در معاملات خارجی دست دارند می‌رود. کاتم معتقد است اگر روزی به این موضوع رسیدگی شود، افتضاح «واترگیت» در برابر آن، هیچ خواهد بود.^{۱۴}

تردید درباره صحت سیاست آمریکا نسبت به ایران، از محافل دانشگاهی به روزنامه‌ها کشیده شد. نخست گزارشگران اروپایی به بحث درباره اوضاع نابسامان ایران پرداختند. اریک رولو، خبرنگار روزنامه معتبر لوموند، از مسائل و معضلات داخلی ایران پرده برداشت و نوشت «کرایه مسکن، طی سه سال به دو برابر رسیده است، در بسیاری از سازمانهای دولتی، عدم لیاقت و فساد رواج یافته، تأمین خوراک مردم مستلزم واردات مواد غذایی از خارج شده است. تهران با ده درصد جمعیت کل کشور، حدود پنجاه درصد خدمات را به خود اختصاص داده است. بخش شمالی و مرکزی تهران، که ساکنان آن به سبک غربی زندگی می‌کنند، بسان جزیره‌ای مرفه و آباد، در میان دریای فقر و فاقه قرار دارد. گروههای زیادی، به الکل و مواد مخدر، روی آورده‌اند. برخی از ناظران از فقدان سوپاپهای اطمینان مانند آزادی اتحادیه اصناف، آزادی انتخابات پارلمانی و وجود احزاب اپوزیسیون واقعی، که مانع انفجار و طغیان توده‌هاست، شکفت زده شده‌اند...»^{۱۵}

در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) برخی از روزنامه‌های آمریکا، گزارشهایی در زمینه مسائل ایران منتشر کردند؛ ولی با چهار برابر شدن بهای نفت و افزایش ناگهانی درآمدهای کشور، امید و خوشبینی‌هایی درباره آینده ایران و اجرای برنامه‌های رفورم شاه به وجود آمد. در عین حال چند تن از کارشناسان آمریکایی پیش‌بینی کردند چنانچه شاه نتواند به وعده‌های خود عمل کند نارضایتیهای مردم بالا خواهد گرفت.

به‌رغم تبلیغات پرسر و صدا، درباره پیشرفتهای مملکت، نابسامانی، در همه شئون جامعه به چشم می‌خورد؛ دولت از لحاظ درآمد و پول مشکلی نداشت، ولی همچنان با مسائل اجتماعی و اقتصادی دست به گریبان بود؛ تمرکز قدرت و ثروت، تورم لجام گسیخته، فساد مهار نشدنی، اولویت نیازمندیهای نظامی، نبودن امکانات آموزش تکنیسین و کاهش صادرات و افزایش واردات، به‌ویژه در مورد کالاهای اساسی.... امید و خوش‌بینی‌ها را کمرنگ می‌کرد.

14. Pave with good intentions, p. 142—43.

15. Manchester Gardian, Oct. 27, 1973.

حکومت پلیسی و اختناق حاکم بر کشور، شاه را بیش از پیش از مردم جدا می‌کرد و او را، از دریافت اطلاعات صحیح درباره مملکت محروم می‌ساخت و میدان را برای مشاوران او که بیشترشان ناصالح و برخی وابسته به بیگانگان بودند، هموار می‌کرد. موقعیت استراتژیکی ایران نیز موجب شده بود که دولت ایالات متحده آمریکا در مورد مسائل داخلی ایران و سلب آزادیهای مردم بی‌اعتنا باشد. به گفته یک دیپلمات آمریکایی «دولت ایران از چنان ثباتی برخوردار است که نظیر آن را در هیچ نقطه دیگری از جهان نمی‌توان دید.»^{۱۶}

از اوایل سال ۱۳۵۳، نیویورک تایمز که از ستایشگران محمدرضا شاه بود و او را رهبر اصلاح طلب مورد علاقه مردم ایران می‌دانست، خواستار مشارکت بیشتر مردم در امور سیاسی گردید. مجله معتبر نیوزویک نیز که نسبت به برنامه‌های شاه ابراز خوش بینی کرده بود و هدفهای او را در جهت بالا بردن سطح زندگی مردم ایران تأیید نموده بود، اینک اعتقاد داشت که انقلاب او در مسیری علیه خود او پیش می‌رود.^{۱۷}

در اوت ۱۹۷۴ روزنامه واشینگتن پست ضمن هشدار به جاه طلبیهای شاه در منطقه خاورمیانه، دولت ایالات متحده را زیر سؤال کشید «آیا منافع آمریکا در این است که با پشتیبانی از این سیاست، مردم ایران، ما را امپریالیست بشناسند؟»^{۱۸}

به رغم انتقادات مطبوعات و برخی از مقامات سیاسی آمریکا از رژیم ایران، محمدرضا شاه همچنان خود را یک رهبر اصلاح طلب و مترقی می‌دانست. وی برای توجیه ادعای خود، پیشرفتهایی را که در زمینه‌های مختلف صورت گرفته بود و چشمگیرترین آنها چند برابر شدن مدارس عالی و دانشگاهها و تعداد دانشجویان در داخل و خارج از کشور بود، ارائه می‌کرد؛ در اواسط دهه ۱۳۵۰ حدود ۶۰,۰۰۰ تن از جوانان ایرانی، تنها در دانشگاههای ایالات متحده به تحصیل اشتغال داشتند. بسیاری از این دانشجویان از بورس های تحصیلی وزارت علوم و مؤسسات فرهنگی استفاده می‌کردند. بین دانشگاههای ایران و ایالات متحده ارتباط و همکاری وسیعی در زمینه مبادله استادان و کارشناسان وجود داشت. به دانشگاه هاروارد مبلغ ۴۰۰,۰۰۰ دلار برای تهیه طرح دانشگاه و آموزش فوق لیسانس در شمال ایران پرداخت شد. به دانشگاه کمبیا برای تنظیم طرحهای

16. Washington Post, May 26-27, 1974.

17. New York Times, June 3, 1974. Newsweek, March 24, 1975.

18. Washington Post, Aug. 16, 1974.

دانشگاهی، ۳۶۱,۰۰۰ دلار پرداخت گردید. مبلغ ۱۱ میلیون دلار برای طرح مبادله تعلیماتی بین دانشگاه جرج تاون و دانشگاه فردوسی هزینه شد. بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۸ مجموعاً ۳۲۵,۷۳۱ تن از ایران، برای طی دوره‌های مختلف آموزش عالی به آمریکا و اروپا اعزام شدند ولی بسیاری از این جوانان تحصیل کرده، به ایران باز نگشتند، تنها طی ۱۰ سال (از سال ۱۳۳۵ تا تابستان ۱۳۴۵) تعداد ۱۶۰ تن از ۳۱۵ تن ایرانیانی که در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به درجه دکترا نائل شده بودند و برای طی دوره‌های تخصصی به آمریکا رفته بودند، در آن کشور ماندگار شدند.^{۱۹} همچنین گروه قابل توجهی از دانشجویان مزبور، در سال ۱۳۵۷ در تظاهرات ضد رژیم و به طرفداری از انقلاب، در ایران و خارج از کشور شرکت کردند.^{۲۰}

برای ارائه شاه به عنوان یک چهره مترقی، کوششهای تبلیغاتی فراوانی صورت گرفت و به چاپ و انتشار کتب و جزوه‌های مختلف اقدام شد. آژانس آگهی و تبلیغاتی رادر-اند فین^{۲۱} برای تبلیغ پیشرفتهای ایران، یک قرارداد ۵۰۷,۰۰۰ دلاری امضا کرد. ماریون جاویتس^{۲۲} همسر جاویتس، سناتور ایالت نیویورک و عضو کمیته روابط خارجی، در یک سال مبلغ ۶۷,۰۰۰ دلار بابت برنامه‌های تبلیغاتی برای ایران، دریافت کرد. ویلیام راجرز، وزیر خارجه اسبق آمریکا، به عنوان وکیل دعاوی بنیاد پهلوی — یکی از مراکز مهم مالی خانواده پهلوی — از مدافعان رژیم ایران بود.^{۲۳}

مهمترین مرکز فعالیتهای تبلیغاتی رژیم، سفارت ایران در واشینگتن بود. در مدت سفارت اردشیر زاهدی، بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ تعداد کارکنان سفارت دو برابر و نیم شد. زاهدی، در دوران تصدی سفارت ایران، درباره امور سیاسی و تصمیم‌گیریهای

۱۹. حمید مولانا؛ روابط ایران و ایالات متحده آمریکا، ۷۸-۱۹۵۴، کنفرانس بررسیهای خاورمیانه، واشینگتن دی.سی، نوامبر ۱۹۷۹.

۲۰. اردشیر زاهدی، سفیر ایران در واشینگتن نیز در زمینه شکوفائی احساسات انقلابی بسیاری از دانشجویان ایرانی در آمریکا، تحلیل جالبی به عمل آورده، که در شماره مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۷۵ روزنامه واشینگتن پست چاپ شده است. زاهدی می‌گوید: «همه این دخترها و پسرهایی که از ایران می‌آیند، به مدارس آمریکا می‌روند. اینان آمریکا را بهشت دموکراسی می‌بینند. از لحاظ صنعت و تکنولوژی و قدرت نیز آمریکا را بی‌همتا مشاهده می‌کنند. آنگاه، به دعوت چشمگیری که بین آمریکا و کشورشان وجود دارد، می‌اندیشند و مأیوس و ناامید می‌شوند.»

21. Ruder and Finn — 22. M. Javits

23. Pave with good Intention, p. 150—51.

مهم، با شاه ارتباط مستقیم داشت و از او دستور می‌گرفت و به نخست‌وزیر هویدا، و وزیرای خارجه اعتنا نمی‌کرد. با بسیاری از مقامات سیاسی آمریکا دوستی و مراوده داشت. وی در محل سفارت، و نیز عالیت‌ترین هتلهای واشینگتن، میهمانیهای باشکوه و پرزرق و برق، برپا می‌کرد؛ در میان شخصیت‌های سیاسی، روزنامه‌نگاران و صاحبان مؤسسات تبلیغاتی و رسانه‌های خبری، دوستان زیادی داشت و با سخاوتمندی هرچه تمام‌تر به آنها هدایایی از قبیل جواهرات، خاویار، شامپانی، قالیچه و گل می‌داد.^{۲۴}

هدف زاهدی، تنها انتشار یک یا دو مقاله در مطبوعات آمریکا به سود ایران نبود. زاهدی قصد داشت چهره ایران را به عنوان یک کشور مدرن، پیشرفته و موفق به رهبری محمدرضا شاه به جهانیان بشناساند و باید اعتراف کرد که کوششهای او در این راه تا مدتی قرین موفقیت بود؛ ولی در سال ۱۳۵۷ در جریان اوجگیری انقلاب ایران، در برابر این سؤال خبرنگاران مطبوعات آمریکا، که اگر برنامه‌های پیشرفت و ترقی در ایران موفقیت‌آمیز بوده، چرا مردم به خیابانها ریخته‌اند و خواستار براندازی رژیم شاه می‌باشند، پاسخ قانع‌کننده‌ای نداشت.

www.KetabFarsi.com

اگر نتوانیم آزاد زندگی کنیم، بهتر است مرگ را
با آغوش باز استقبال نماییم.
مهتما گاندی

www.KetabFarsi.com

بخش اول فکر مبارزه مسلحانه

پیدایش گروه‌های چریکی و مبارزه مسلحانه آنها با رژیم کودتا، علل و انگیزه‌های گوناگونی داشت؛ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون، شکست جبهه ملی دوم پس از همه‌پرسی بهمن ۱۳۴۱ و از بین رفتن امکانات قانونی و سرخوردگی از فعالیتهای علنی و عمومی و سرکوب خشونت‌بار قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نشان داد که ادامه مبارزه با رژیم شاه با شیوه‌های پیشین و از راه قانونی، ناممکن است.

محاکنه و مدافعات سران نهضت آزادی در دادگاههای نظامی، و دفاعیات شجاعانه وکلای مدافع آنها، که متن آن مخفیانه در ایران و نیز در خارج از کشور انتشار یافت، افکار عمومی مردم جهان را متوجه بیدادگریهای رژیم ایران کرد و در عین حال این فکر را قوت بخشید که دوران مبارزه مسالمت‌آمیز و در چارچوب قانون اساسی، در ایران به سر رسیده است.

مهندس مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران، ضمن آخرین دفاع در دادگاه نظامی به این نکته اشاره کرد و گفت:

«ما، آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم.

ما، از رئیس دادگاه انتظار داریم این «نکته» را به بالاترینها بگویند...»^۱

از نیمه دوم سال ۱۳۴۲، پس از سرکوب آخرین مقاومت نیروهای — ملی و مذهبی — مخالف رژیم، جوانان بخصوص جناح رادیکال دانشجویان دانشگاه تهران که زیر فشار روزافزون رژیم قرار گرفته بودند، به چاره‌جویی پرداختند؛ گروهی که افراطی‌تر بودند و تحت تأثیر پیروزی انقلابیون الجزایر و کوبا قرار گرفته بودند درصدد آشنایی و بهره‌گیری از تجارب رهبران جنگهای چریکی و نبرد مسلحانه برآمدند و به مطالعه آثار و نوشته‌های مائو^۲، جیاب^۳، چه‌گوارا^۴ و فانون^۵ و نیز ترجمه و انتشار آنها پرداختند.

۱. مهندس مهدی بازرگان؛ مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، انتشارات مدرس، مهرماه ۱۳۵۰.

درگیری رژیم کودتا با روحانیت و عناصر مذهبی تأثیر شایانی در تشویق جوانان به مبارزه علیه دستگاه داشت. مهندس مهدی بازرگان که سعی در توجیه مفاهیم اسلامی از دیدگاه علمی داشت و همچنین روحانیت مبارز که به بررسی مفاهیم سیاسی - انقلابی در قرآن و نهج البلاغه و متون مذهبی دیگر پرداخته بود و بالاخره دکتر علی شریعتی که فلسفه سیاسی او نیز ترکیبی از سنتهای اسلامی و افکار انقلابی بود، نقش اساسی در توجیه فرهنگ اسلامی و تفهیم مقاومت، تا مرز «شهادت» در برابر ظالم و ستمگر، ایفا کردند.

در اواخر سال ۱۳۴۳ افراد و گروههای مخالف رژیم، با نقطه نظرهای مختلف و حتی بدون شناسایی یکدیگر، به یک نتیجه واحد رسیده بودند: مبارزه مسلحانه! گروه پرویز نیکخواه، که در فروردین ۱۳۴۴ اقدام به سوء قصد نافرجام علیه جان محمدرضا شاه کرد، وابسته به سازمان انقلابی طرفدار چین، منشعب از حزب توده در اروپا بود و ارتباطی با انجمنهای اسلامی یا نهضت آزادی نداشت. حزب ملل اسلامی از جوانانی تشکیل می شد که با هیچ یک از گروههای سیاسی مربوط نبود. «جاما» (جمعیت آزادی مردم ایران) از بقایای حزب مردم ایران و جبهه ملی، مخفیانه، و بدون ارتباط با دیگر گروههای سیاسی، فعالیت می کرد. اما، همه اینها به یک راه حل رسیده بودند. شرایط اوضاع به گونه ای بود که هرکس به مسائل ایران می اندیشید و درصدد چاره جویی برمی آمد، ناگزیر به این نتیجه می رسید که: مبارزه باید در سه بُعد: سیاسی، ایدئولوژیکی و نبرد مسلحانه دنبال شود.

صادق امانی، عضو جمعیت مؤتلفه اسلامی^۶ که متهم به قتل منصور نخست وزیر بود

→

2. Mao 3. Giap 4. Che Guara 5. Fanon

۶. بنیان گزاران هیئت های مؤتلفه که ربطی با حزب ملل اسلامی نداشتند، عبارت بودند از: مهدی عراقی، صادق امانی، حبیب الله عسکراولادی، عباس مدرسی فر، ابوالفضل حیدری، محمدتقی کلافچی، احمد شهاب، اسدالله لاجوردی، صادق اسلامی، مهدی شفیق، نعمتی.

بنیان گزاران حزب ملل اسلامی عبارت بودند از: کاظم بجنوردی، عربشاهی، حسن عزیزی، جواد حاجتی کرمانی، محمودی و عباس آقارمانی.

دو گروه فوق از لحاظ فکر و ایدئولوژی با هم متفاوت بودند. هیئت های مؤتلفه که در بهار ۱۳۴۲ به وجود آمد، مستقیماً با روحانیت مبارز مربوط و اهل تقید کامل بودند، و از ائتلاف شش هیئت، از میان هیئت های عزاداری سنتی تشکیل شد که دارای فکر سیاسی و معتقد به تشکیل حکومت

←

در دادگاه نظامی گفت:

«ما با بررسی اوضاع به این نتیجه رسیدیم که پاسخ به این «مسئله» از لوله تفنگ می‌تواند خارج شود.»^۷

مجاهد، ارگان نهضت آزادی ایران در اروپا و آمریکا درباره ضرورت نبرد مسلحانه

نوشت:

«... کشتار سال ۱۳۴۲ نقطه عطف تاریخ ایران است، پیش از این حادثه، کوشش اپوزیسیون در مبارزه علیه رژیم منحصر بود به اعتراضهای خیابانی، اعتصاب کارگران و فعالیتهای زیرزمینی. قتل عام سال ۱۳۴۲ ورشکستگی و بی‌تأثیری این روش را به اثبات رسانید. از آن پس، مبارزان ایدئولوژی خود را به یکسو نهادند و این سؤال را بین خود مطرح کردند؛ چه باید کرد؟ پاسخ روشن بود: نبرد مسلحانه!»^۸

محمدرضا شاه، پس از اعلام انقلاب سفید و سرکوب اپوزیسیون و همه مقاومت‌های مردمی، احساس ایمنی می‌کرد، اما این احساس کاذب بود. تاریخ می‌گوید: تا ظلم هست، مبارزه هم هست. در هر مبارزه‌ای علیه ستم، شکست و پیروزی وجود دارد، ولی سرانجام، پیروزی از آن مردم است.

ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، در بهمن ۱۳۴۳ و تیراندازی دو ماه بعد — فروردین ۱۳۴۴ — به شاه، آن هم از طرف یکی از افراد گارد جاویدان، اخطار آغاز مبارزه مسلحانه علیه رژیم بود. پیکار، بعد تازه‌ای پیدا می‌کرد.

سازمانهای چریکی

چریک‌ها را با توجه به سوابق سیاسی، ترکیب سازمانی و تاریخ شروع فعالیت آنها می‌توان

→

اسلامی - روحانی و بیشتر مقلدین آیت‌الله خمینی بودند. شش هیئت که در «هیئت مؤتلفه» جمع شدند، دو هیئت از بقایا و طرفداران فداییان اسلام بودند، دو هیئت از طرفداران مرحوم کاشانی و دو هیئت از علاقه‌مندان سابق جبهه ملی و دکتر مصدق. وجه مشترک آنها، فکر سیاسی و تقلید کامل از امام خمینی بود.

حزب ملل اسلامی، از جوانان مذهبی که در ایران و عراق تربیت شده بودند با پیشگامی کاظم بجنوردی تشکیل شد. با وجود اعتقادات اسلامی، معتقد به وحدت ملل اسلامی اعم از شیعه و سنی بودند.

۷. ناصر حریری؛ مصاحبه با تاریخ سازمان؛ ۱۳۵۸، صفحه ۱۹۳.

۸. نبرد مسلحانه، مجاهد، شماره ۲، پاییز ۱۳۵۳، صفحات ۵ و ۶.

به پنج گروه تقسیم کرد:

۱. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، که به «فداییان مارکسیست» شهرت داشتند.^۹

۲. سازمان مجاهدین خلق ایران (مسلمانان مجاهد).

۳. سازمان مجاهدین مارکسیست (منشعب از مجاهدین خلق).^{۱۰}

۴. گروههای کوچک اسلامی که عبارت بودند از: ابوذر (تأسیس در نهاوند)؛ گروه شیعیان راستین (در همدان)؛ گروه الله اکبر (در اصفهان)؛ گروه الفجر (در زندان قصر)؛ گروه صف؛ گروه منصورون؛ گروه مهدویون؛ گروه موحدین و...

۵. گروههای کوچک مارکسیست به اسامی: سازمان آزادیبخش خلقهای ایران؛ گروه لرستان؛ سازمان آرمان خلق.^{۱۱} همچنین گروههای کوچک دیگری که طرفدار مبارزه مسلحانه بودند از قبیل: طوفان، سازمان انقلابی حزب توده، حزب دموکرات کردستان، سازمان چپ جدیدی به نام گروه اتحاد کمونیستها.

در فاصله بین واقعه سیاهکل و مهرماه ۱۳۵۷ تعداد ۳۴۱ چریک و افراد وابسته به گروههای مسلح سیاسی طی مبارزه با رژیم شاه جان خود را از دست دادند. از این عده ۱۷۷ تن در برخوردهای مسلحانه کشته شدند. ۹۱ تن با رأی دادگاه نظامی و برخی بدون محاکمه اعدام شدند. ۴۲ تن در اثر شکنجه جان باختند. سرنوشت ۱۵ تن از دستگیرشدگان معلوم نشد. ۷ تن پیش از دستگیری و اسارت خودکشی کردند. ۹ تن که دوران محکومیت زندان را طی می کردند، در تپه های اوین تیرباران شدند. گذشته از مقتولین مزبور حدود ۲۰۰ تن به اتهام چریک بودن به زندانهای از یک سال تا دائم محکوم گشتند.

از مجموع ۳۴۱ تن مقتولین، مشخصات ۳۰۶ تن به شرح زیر شناسایی شده است: ۲۰۸ تن (۶۱ درصد) روشنفکر، ۲۶ تن (۹ درصد) کارگر از ۲۲ کارخانه، ۳ تن کاسب

۹. گروهی از افراد سازمان فداییان خلق ایران، قبل از انقلاب سال ۱۳۵۷ به حزب توده پیوستند.

۱۰. پس از پیروزی انقلاب، این سازمان به عنوان «پیکار» نامیده شد.

۱۱. افراد گروه آرمان خلق پس از گروه سیاهکل وارد فعالیت چریکی شدند و طی عملیات مسلحانه پنج تن به اسامی: همایون کتیرانی، هوشنگ ترگل، بهرام طاهرزاده، ناصر مدنی و حسین کریمی، کشته شدند.

و یک تن روحانی. بیشتر آنها جوان بوده‌اند و فقط ۱۰ درصد از ۳۰۶ تن، هنگام مرگ بالای ۳۵ سال داشته‌اند. همچنین از میان ۳۴۱ تن مقتولین ۳۹ تن زن، با این مشخصات شناسایی شده‌اند: ۱۴ تن خانه‌دار، ۱۳ تن دانشجو، ۹ تن معلم، ۲ تن با درجه دکترا و یک تن کارمند اداری.

از میان پنج گروه چریک، فداییان مارکسیست و مجاهدین خلق از لحاظ تعداد افراد و ترکیب سازمانی و اجرای عملیات مسلحانه مشخص بوده‌اند، به طوری که از مجموع ۳۴۱ تن تلفات، تعداد ۱۷۲ تن (۵۰ درصد) از فدائیان، ۷۳ تن (۲۱ درصد) مجاهدین اسلامی، ۳۸ تن (۱۱ درصد) گروه‌های کوچک مارکسیست، ۳۰ تن (۹ درصد)، مجاهدین مارکسیست و ۲۸ تن (۸ درصد) از گروه‌های کوچک اسلامی بوده‌اند.^{۱۲}

هرچند اولین برخورد مسلحانه، بین چریک‌های مسلح گروه جنگل و نیروهای انتظامی در بهمن ۱۳۴۹ در جنگل‌های شمال ایران (سیاهکل) روی داد، اما به طوری که گفته شد تصمیم جوانان رادیکال به مبارزه مسلحانه، از اواخر سال ۱۳۴۲ شکل گرفت. در اواسط مهر ۱۳۴۳ دادستان نظامی، خبر کشف حزب ملل اسلامی را اعلام کرد. در اعلامیه دادستانی گفته شده بود «گردانندگان حزب ظاهراً هدف کلی جمعیت را تشکیل دولت واحد اسلامی نشان داده‌اند ولی مقصود واقعی آنان ایجاد اغتشاش و آشوبگری و خونریزی از طریق قیام مسلحانه بوده است. حزب مزبور مبادرت به تهیه اسلحه از کشورهای خارج نموده و دارای ۵۵ عضو بوده که برای ۸ نفر تقاضای اعدام و برای بقیه تقاضای مجازات حبس از ۳ سال تا حبس ابد شده است...»^{۱۳}

فکر تغییر شیوه مبارزه و توسل به نبرد مسلحانه، منحصر به گروه‌های مخالف رژیم در داخل کشور نبود. نیروهای اپوزیسیون در خارج از ایران نیز درصدد انجام اقداماتی پیرامون مبارزه مسلحانه علیه رژیم برآمدند. در اواخر سال ۱۳۴۲ چند تن از رهبران و فعالان نهضت آزادی در آمریکا و اروپا، به مطالعه در زمینه انقلاب‌های الجزایر و کوبا پرداختند. دکتر علی شریعتی، در اروپا با قانون عضو جبهه آزادیبخش الجزایر و نویسنده نشریه المجاهد دوستی و ارتباط برقرار کرده بود و با آن مجله همکاری می‌کرد. شریعتی

12. Ervand Abrahamian: Iran Between two Revolution, pp. 481—482.

۱۳. نقل از تاریخ سیاسی معاصر ایران، تألیف سید جلال الدین مدنی، دفتر انتشارات اسلامی قم، ۱۳۶۲،

که از رهبران نهضت آزادی ایران بود، با دکتر ابراهیم یزدی، دکتر مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و پرویز امین، که آنها نیز از فعالان نهضت آزادی در آمریکا بودند، ارتباط داشت. در تابستان ۱۳۴۳ با کوشش دکتر شریعتی و موافقت دولت مصر، دکتر چمران، دکتر یزدی، پرویز امین و... به مصر رفتند تا ضمن فراگیری آموزشهای نظامی، ترتیب آموزش چریکی برای جوانانی که از سوی نهضت آزادی به طور مخفیانه از ایران اعزام می‌شدند را فراهم کنند. گروه چمران تا پاییز ۱۳۴۵ در مصر بودند، سپس به لبنان رفتند و در آنجا پایگاه تعلیماتی فراهم ساختند.^{۱۴}

در سال ۱۳۴۵ هفت تن پزشک، معلم و بازاری، به اتهام جانبداری از آشوبگران و ترجمه و پخش مطالب مربوط به انقلاب کوبا و اقدام به تشکیل گروه پنهانی به نام جبهه آزادیبخش ملی دستگیر شدند. رهبر این گروه، که چندی بعد «جاما» نامگذاری شد، دکتر کاظم سامی، پزشک روان‌شناس و مبارز قدیمی بود.^{۱۵}

در سال ۱۳۴۸ حدود ۲۰۰ تن از اعضای حزب توده که از شیوه کار رهبری حزب و عدم فعالیت و تحرک آن، ناراضی شده بودند، انشعاب کردند و سازمان انقلابی کمونیستهای ایران را سازمان دادند. افراد این گروه برای تأمین هزینه عملیات مسلحانه در آینده، به یکی از بانکهای اصفهان دستبرد زدند ولی پیش از اقدام به عملیات چریکی، از سوی ساواک شناسایی و چند تن از آنها دستگیر شدند. در همان سال، ۱۸ تن استادان و دانشجویان جوان دانشگاه تهران که اغلب سابقه فعالیت در حزب توده را داشتند، هنگام عبور از مرز عراق، برای پیوستن به اردوگاههای تعلیماتی سازمان آزادیبخش فلسطین (P.L.O) دستگیر گشتند و پس از محاکمه در دادگاههای نظامی به زندانهای یکسال تا ده سال محکوم گشتند.^{۱۶}

در بهمن ۱۳۴۹ با حمله چریکهای گروه جنگل به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل،

۱۴. آیت‌الله سید محمود طالقانی و مهندس مهدی بازرگان در جریان این برنامه بودند. صدر حاج سید جوادی، افراد داوطلب و حائز شرایط را به آلمان می‌فرستاد و از آنجا با نام مستعار، به قاهره اعزام می‌شدند. دیگر کسانی که در اجرای این برنامه در خارج از کشور مداخله و همکاری داشتند آقایان مهندس محمد توسلی، ابوالفضل بازرگان، بهرام راستین، رضا رئیسی، فریدون سبحانی... بودند.

۱۵. دکتر سامی در کابینه موقت پس از انقلاب وزیر بهداشتی شد و در زمستان ۱۳۶۸ در محل کارش، به وسیله فردی که شناخته نشد به قتل رسید.

اولین برخورد مسلحانه بین چریکها و نیروهای دولتی آغاز می‌گردد. عملیات سرکوبگرانه ساواک و پلیس شدت می‌یابد. احکام محکومیت به مرگ برای چریکهای به دام افتاده، از سوی دادگاههای نظامی در بسته، صادر و اجرا می‌شود. بسیاری از زنان و مردان جوان، طی زد و خوردهای مسلحانه خیابانی و یا در زیر شکنجه مأمورین ساواک و پلیس، هلاک می‌شوند. در جریان این برخوردها عده‌ای از مأمورین نظامی و ساواک نیز کشته می‌شوند.

پیدایی چریکهای از جان گذشته و عملیات مسلحانه و تروریستی آنها، نه تنها محمدرضا شاه و رژیم او را تکان می‌دهد، بلکه دولت ایالات متحده را به خاطر ترور آمریکاییها در ایران، نگران می‌سازد. جان استمپل، معاون بخش سیاسی سفارت آمریکا در گزارش سری به واشینگتن در تشریح سازمان چریکها و خطری که از جانب آنها متوجه شاه و آمریکا می‌باشد، چنین گفته است:

«... گروههای تروریستی، به خاطر قتل شش تن آمریکایی و تعداد زیادی از ایرانیها، در پنج یا شش سال گذشته، از حمایت بسیاری برخوردار شده‌اند. در چهار سال گذشته جنبش تروریستی ایران به صورت دو سازمان مهم، یعنی مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدایی خلق ظاهر شد و احتمالاً از منابع خارجی همچون لیبی، کمکهای شایان توجهی دریافت می‌دارند (ولی تا آنجا که می‌دانیم شوروی به آنها کمک نمی‌کند) هر دو سازمان مزبور زائیده فعالیتهای تروریستی مخالفان می‌باشند [...] مجاهدین به صورت مرکز مخالفت مسلحانه محافظه کار و مذهبی با شاه درآمد و خود را منتسب به جناح مذهبی جبهه ملی قدیمی می‌دانند [...] و خطری بسیار جدی علیه آمریکاییها به حساب می‌آیند...»^{۱۷}

در بخش دوم ساختار تشکیلاتی، ترکیب سازمان رهبری، تغییرات ایدئولوژیکی و عملیات سازمان فدائیان خلق و مجاهدین خلق را از بدو ظهور تا سال ۱۳۵۷ به طور اجمال بررسی می‌کنیم.

۱۷. گزارش استمپل؛ تشریح وضع کلی ایران، سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۶ (۱۹۵۵ تا ۱۹۷۷). سند شماره ۳-۱، مخالفت و تروریستها، سری، اسناد سفارت آمریکا، دانشجویان خط امام، ۱۳۶۶، صفحات

بخش دوم

سازمان فداییان خلق ایران

سازمان چریکهای فداییان خلق ایران در اواخر فروردین ۱۳۵۰ از پیوند دو گروه، که سابقه فعالیت آنها از اواسط دهه ۱۳۴۰ شمسی (۱۹۶۰) شروع شده بود، تشکیل گردید.^۱ گروه اول در اواخر سال ۱۳۴۵ در دانشگاه تهران به وسیله شش تن دانشجوی به اسامی: بیژن جزنی، عباس سورکی، علی اکبر صفائی فراهانی، محمد صفاری آشتیانی، زرار زاهدیان و حمید اشرف سازمان داده شد.^۲ این گروه که بعدها به نام «گروه

۱. برای آگاهی بیشتر درباره تاریخچه تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران رجوع کنید به: نشریه کار، ارگان فداییان پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷؛ نبرد خلق، نشریه تئوریک فداییان پس از انقلاب. سازمان فداییان خلق، ۸ سال مبارزه مسلحانه، تهران، ۱۳۵۷؛ تاریخچه سازمان فداییان، تاریخچه سازمان چریکی فداییان، تهران، ۱۳۴۸؛ جمع بندی سه ساله، حمید اشرف، ۱۳۵۷.

۲. بیژن جزنی در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد. در ده سالگی، یعنی سال ۱۳۲۶ به عضویت سازمان جوانان حزب توده درآمد. پس از غیرقانونی شدن حزب توده در سال ۱۳۲۷ به فعالیتهای مخفی و علنی در سازمان دانش آموزان حزب ادامه داد. چندی بعد از کودتای ۲۸ مرداد بازداشت شد و تا بهار ۱۳۳۴ در زندان بود. کشف سازمان اطلاعات و سپس سازمان نظامی حزب توده، سیل تنفر نامه های رهبران، مسئولان و اعضای حزب و ضعف اکثریت آنها، جزنی را نسبت به حزب و آینده آن نومید کرد. در همین زمان، جزنی با چند تن از رفقای که در زندان با آنها آشنا شده بود، برای ادامه مبارزه هم پیمان شد. چوپان زاده از جمله این رفقا بود. هدف از تشکیل این گروه کوشش برای احیای مجدد حزب و یا متشکل ساختن افراد مبارز پراکنده برای از سر گرفتن مبارزه بود. طی سالهای ۳۸-۱۳۳۴ این گروه نشریه ای به صورت پلی کپی در سطح محدودی منتشر کرد. در این نشریه بر وحدت نیروهای ضد رژیم و ایجاد جبهه وسیع برای مقابله با رژیم تأکید شده بود.

جزنی در سال ۴۲-۱۳۳۹ در دانشکده ادبیات تهران، در رشته فلسفه تحصیل می کرد. در همین زمان به عنوان مسئول فعالیتهای علنی و دموکراتیک در کادر مرکزی گروه انتخاب شد و طولی نکشید که به عنوان یکی از رهبران جنبش دانشجویی دانشگاه درآمد. جزنی در سازماندهی عناصر و نیروهای درون جبهه ملی در دانشگاه نقش برجسته ای ایفا کرد و به علت دانش وسیع اجتماعی و سیاسی و کارایی در سازماندهی و خصوصیات اخلاقی از شهرت و محبوبیت خاصی برخوردار گردید. در جریان تحصن

جزنی» یا «سیاهکل» شهرت یافت، مدت یک سال به مطالعه شیوه عملیات مسلحانه پرداخت. در زمستان ۱۳۴۶ به خاطر نفوذ یک عنصر «توده‌ای» به نام عباس شهریاری، که در خدمت ساواک بود و نقش نفوذ در گروه‌های مخالف رژیم را به عهده داشت شناسایی شد و کادرهای اصلی آن دستگیر گشتند، ولی دو نفر آنها، علی اکبر صفائی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی، از مرز خارج شدند و به لبنان رفتند و مدت دو سال در اردوگاه‌های الفتح، وابسته به سازمان آزادیبخش فلسطین، آموزش چریکی فرا گرفتند. در سال ۱۳۴۸ صفائی فراهانی، با استفاده از کمک دکتر رادمنش، دبیر اول حزب توده، از طریق عراق به ایران بازگشت و به حمید اشرف و دو نفر دیگر که از خطر جسته بودند و برای زنده نگاه داشتن سازمان تلاش می‌کردند، پیوست.

→

زمستان ۱۳۳۹ دانشگاه و تظاهرات دانشجویی در آن دوران از فعالان سرشناس بود. وی، در این دوره فعالیتها، بارها به زندان افتاد. آخرین باری که در رابطه با فعالیت‌های دانشجویی بازداشت شد، در سال ۱۳۴۲ بود، که در دادگاه به ۹ ماه زندان محکوم گردید.

بیژن جزنی در سال ۱۳۴۲ با درجه ممتاز دکتری در رشته فلسفه از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. رساله او درباره «نیروهای انقلاب مشروطیت ایران» یکی از آثار ارزشمند تحقیقاتی به شمار می‌رود. در فروردین ۱۳۴۲ گروه جزنی اقدام به سازماندهی جدیدی کرد و استراتژی مبارزه قهرآمیز را برگزید. این نهاد، چندی بعد مرکز ثقل سازمان فداییان خلق شد و اولین عملیات چریکی را در سیاهکل آغاز کرد.

در زمستان ۱۳۴۶ جزنی و سورکی دستگیر شدند و زیر شکنجه شدید قرار گرفتند. جزنی با مقاومت اعجاب‌انگیز خود، اسرار سازمان را حفظ کرد. وی در دادگاه نظامی به ۱۵ سال زندان محکوم شد. جزنی تا فروردین ۱۳۵۴ که به دستور شاه همراه با ۸ تن دیگر از یاران زندانی، در تپه‌های اوین تیرباران شد، از مبارزه دست نکشید. طی این مدت بارها به سلولهای انفرادی برده شد و زیر شکنجه‌های سخت قرار گرفت. جزنی، همه هستی خود را وقف آرمانش کرد. آثاری که از خود به یادگار گذاشته است عبارتند از:

(۱) طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلاب ایران شامل دو بخش تاریخ سی ساله اقتصادی، و تاریخ سی ساله سیاسی (تاریخ سیاسی ایران منتشر شده است).

(۲) چگونه مبارزه مسلحانه، توده‌ای می‌شود.

(۳) نبرد با دیکتاتوری.

(۴) مجموعه مقالات.

عباس (عزیز) سورکی، متولد مازندران، دانشجوی علوم سیاسی دانشگاه تهران و عضو سابق حزب توده بود. علی اکبر صفائی فراهانی، در گیلان تولد یافت. دانشجوی دانشکده مهندسی بود، رهبری تیم

←

صفائی فراهانی که پس از ورود به ایران، با گروه آماده و شرایط امیدوار کننده‌ای مواجه شده بود، برای تهیه اسلحه و مهمات، به لبنان بازگشت و در بهار ۱۳۴۹ همراه صفاری آشتیانی، با مقداری ملزومات جنگی به ایران آمد. گروه جزنی، در بهار و تابستان آن سال به تکمیل تدارکات برای شناسایی نواحی روستایی شمال پرداختند و در عین حال، با گروه مسعود احمدزاده ارتباط برقرار کرد.

جزنی و یاران دستگیر شده او، پس از محکومیت به زندانهای طولانی در دادگاه نظامی، تا فروردین ۱۳۵۴ که به وسیله مأموران ساواک در تپه‌های اوین به قتل رسیدند، در زندان بودند.^۳

هرچند جزنی، طی سالهایی که در زندان بود، در سازماندهی و رهبری عملیات فداییان نقشی نداشت، مع‌هذا، چریکهای فدائی خلق او را به عنوان «پدر روشنفکر» سازمان ستایش می‌کردند.

→

چریکهای حمله به سیاهکل را به عهده داشت. پس از دستگیری زیر شکنجه مأمورین ساواک هلاک شد. کتاب: آنچه باید یک انقلابی بداند، نوشته اوست. محمود آشتیانی متولد سال ۱۳۲۲ در تهران، دانشجوی دانشکده حقوق بود. وی با انجام خدمت سربازی و فرا گرفتن و طرز استفاده از سلاحهای سبک، به آموزش چریکها کمک کرد.

حمید اشرف متولد سال ۱۳۲۵ جوانترین عضو گروه، دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. نخست به حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) پیوست، سپس به گروه جزنی ملحق شد. این پنج تن مانند بیشتر دانشجویانی که به آنها پیوستند، از طبقه متوسط جامعه بودند.

۳. روز ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ رسانه‌های خبری تهران طی خبر کوتاهی اعلام کردند ۹ تن از زندانیان اوین که قصد فرار داشتند به وسیله نگهبانان زندان به قتل رسیدند. اسامی مقتولین بدین شرح بود: (۱) بیژن جزنی (۲) حسن ضیاء ظریفی (۳) احمد جلیلی افشار (۴) مصطفی جوان خوشدل (۵) کاظم ذوالانوار (۶) مشعوف کلانتری (۷) عزیزی سرمدی (۸) محمد چوپانزاده (۹) عزیز سورکی. (دو تن به اسامی مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار از سازمان مجاهدین خلق بودند و بقیه از سازمان فداییان خلق).

در تیرماه ۱۳۵۸ بهمن تهرانی، مأمور ساواک که در شکنجه دادن و قتل عده‌ای از زندانیان سیاسی رژیم شاه دست داشت در مصاحبه تلویزیونی ونیز در دادگاه انقلاب که او را محاکمه می‌کرد، چگونگی قتل ۹ تن زندانیان مزبور را فاش کرد و گفت: آنها دوره محکومیت خود را طی می‌کردند، ولی به دستور شاه، به تلافی عملیات مسلحانه دیگر چریکها، بعد از ترور سرتیپ زندی‌پور، در تپه‌های اوین گلوله باران شدند. مأمورین اجرای قتل سرهنگ وزیری، عطارپور، سعید جلیل اصفهانی، حسینی و رسولی بودند. خود او نیز در تیرباران زندانیان شرکت کرد.

گروه دوم

دومین گروهی که در ایجاد سازمان چریکهای فدائی خلق مداخله داشت، از جوانانی بود که از سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ فعالیت سیاسی می‌کردند، دوتن از مؤسسين اصلی گروه، مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان بودند که سابقه فعالیت سیاسی آنها نیز به دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت می‌رسید.

مسعود احمدزاده، مسعود وابسته به یک خانواده سرشناس و روشنفکر مشهد بود که اعضای آن از دوره سلطنت رضاشاه، در مخالفت با رژیم پهلوی شهرت داشتند. از طرفداران استوار دکتر محمد مصدق بودند، پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ همکاری خود را با جبهه ملی، سپس نهضت مقاومت و نهضت آزادی ایران ادامه دادند.

احمدزاده، هنگام تحصیل در دبیرستان، انجمن دانش آموزان مسلمان را ایجاد کرد و ضمن وابستگی به جبهه ملی، در تظاهرات ضد دولت مشارکت داشت. پس از پایان دوره دبیرستان به تهران آمد و در دانشگاه صنعتی آریامهر به تحصیل پرداخت و از همان زمان، گرایش مارکسیستی پیدا کرد. در سال ۱۳۴۶ با تشکیل یک گروه مخفی، شامل چند تن از دوستان دانشجوی، به مطالعه آثار رژیس دبری^۴، نویسنده و انقلابی فرانسوی، کارلوس مارگلا^۵، انقلابی برزیلی و نظریه پرداز نبرد مسلحانه و چه گوارا، انقلابی و هوادار جنگهای چریکی در آمریکای لاتین پرداختند. در سال ۱۳۴۹ احمدزاده به عنوان تئوریسین فداییان خلق، رساله‌ای زیر عنوان «مبارزه مسلحانه؛ استراتژی و تاکتیک» نوشت.

امیر پرویز پویان، یار و همکار مسعود احمدزاده در سال ۱۳۲۵ در مشهد متولد شد. در دوره دبیرستان به جبهه ملی پیوست. در انجمنهای اسلامی فعال بود. هنگام ادامه تحصیل در دانشکده ادبیات تهران، گرایش مارکسیستی پیدا کرد. پویان از هواخواهان فیدل کاسترو، انقلابی کوبایی و دیگر انقلابیون آمریکای لاتین بود. کتابهای: ضرورت مبارزه مسلحانه و «رد تئوری بقا» از آثار او است.

استراتژی گروهها

گروه جزئی و احمدزاده، پس از آشنایی با هم و آگاهی از افکار و نظریات سیاسی

یکدیگر، در زمینه وحدت برای همکاری، به توافق رسیدند. گروه جزئی که سابقه فعالیت در حزب توده داشت به لزوم ایجاد یک سازمان فعال سیاسی تأکید می‌کرد. عضوگیری و آموزش عناصر جدید، سازماندهی افراد در تیمهای سه نفری، که توسط عناصر رابط در یک مرکز با یکدیگر مربوط می‌شدند، مورد تأیید قرار گرفت. اشرف در تحلیلی که یک سال پس از آغاز مبارزات چریکی به عمل آورده، درباره استراتژی گروه نوشت:

«... ما عملاً به این نتیجه رسیده بودیم که در اوایل کار، ایجاد هر نوع سازمان وسیع و گسترده به منظور بسیج توده‌ها، به علت کنترل شدید پلیس مقدور نمی‌باشد، لذا به تئوری کار گروهی معتقد شده بودیم. هدف گروه به‌طور ساده، ایجاد برخورد های مسلحانه و ضربه زدن به دشمن برای درهم شکستن خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی «مبارزه مسلحانه» به خلق میهنمان بود.»^۶

پیروزی کاسترو در کوبا، مائو و جی‌اپ در چین و ویتنام و شدت یافتن جنگهای چریکی در آمریکای لاتین، فکر مبارزه مسلحانه را در میان جوانان رادیکال قوت بخشیده بود. در این دوران، چریکهای فدایی خلق ایران با تکیه به استراتژی خود، یعنی مبارزه مسلحانه، دیگر سازمانهای سیاسی را که همچنان از مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز پیروی می‌کردند، مورد انتقاد قرار می‌دهند. جبهه ملی و نهضت آزادی ایران را بورژواهای کوچکی می‌دانند که در موعظه‌های خود، مبارزه مسالمت‌آمیز را به امید پیروزی توصیه می‌کنند.^۷

فدائیان، گروههای طرفدار چین، بخصوص «سازمان انقلابی» را، به دلیل عدم درک روح خلاق و اندیشه «مائوتسه‌تونگ» به باد انتقاد می‌گیرند:

«... اینان فقط گفته‌های مائو را به شکل پیام بازگو می‌کنند، درواقع با چشمان بسته در برابر نوری خیره‌کننده نماز می‌گذارند [...] شوروی را با آمریکا کاملاً یکسان می‌دانند. هنوز خیال می‌کنند ایران کشوری نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال است [...] دائماً به شوروی و خروشچف فحش می‌دهند و می‌گویند شوروی از آمریکا

۶. حمید اشرف؛ جمع‌بندی سه ساله، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۵۸، صفحه ۹۲.

۷. ب. جزئی؛ تاریخ سی ساله ایران، تهران ۱۳۵۷، صفحات ۶۸ و ۶۹.

بدتر شده است [...] اینها همان توده‌ایهای سابق خودمان هستند که این بار پیراهن عاریتی اندیشه مائوتسه‌تونگ را به تن کرده‌اند...»^۸

انتقاد چریکهای فدایی از حزب توده ایران وسیع و جامع‌تر است. هرچند حزب توده را به خاطر سازماندهی طبقه کارگر ایران در دهه ۱۳۲۰ و کوشش و فداکاریهای کادرها و افراد در دهه ۱۳۳۰ می‌ستایند، ولی سازمان رهبری حزب را به دنبال روی کورکورانه از سیاست اتحاد جماهیر شوروی، متهم می‌کنند. استالین را سرزنش می‌نمایند، بی‌توجهی به مسئله «ملیت»ها، بخصوص در آذربایجان و کردستان را به عنوان یک اشتباه بزرگ تلقی می‌کنند و نیز، روش سیاسی حزب را، در سالهای قدرتمندی زیر سؤال می‌کشند.^۹ پاسخ حزب توده به این اتهامات «کلیشه»ای است؛ دبیر کل حزب توده می‌گوید:

«... دوستان گرامی! شما مارکسیسم - لنینیسم را صادقانه پذیرا شده‌اید. ولی تا انطباق همه‌جانبه همه اصول آن در کار و برخورد روزمره خود فاصله زیاد دارید [...] همان‌طور که لنین گفته است، ما آنچه را که در شرایط کنونی، چریکها و مجاهدین خلق به نام مبارزه مسلحانه انجام می‌دهند از آن جهت نادرست می‌دانیم که در شرایط کنونی به تجهیز و تجمع نیروهای انقلابی کمک نمی‌رساند...»^{۱۰}

گروه بیژن (جنگل) معتقد به کار در شهر و روستا بود. گروه بر این باور بود که «چون هدف از اولین اقدامات مسلحانه، تغییر فضای سیاسی جامعه و به‌طور کلی تبلیغ مسلحانه است، عملیات مسلحانه در روستا و شهر می‌توانند یکدیگر را کامل کنند و گذشته از آن وجود سلولهای مسلح در کوه و شهر، به مثابه یک عامل حمایت‌کننده تاکتیکی، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد [...] جنبش روستایی می‌تواند کادرهایی را که در شهر امکان ادامه مبارزه ندارند، به خود جذب کند و با اجرای عملیات مسلحانه، قوای دشمن را در مناطق وسیعی به خود مشغول دارد و این مناطق را به‌طور وسیعی «سیاسی» کند. همچنین جنبش چریکی شهری با برهم زدن نظم شهرها، قسمتی از

۸. نبرد خلق، ارگان چریک‌های فدایی خلق ایران، شماره ۲، فروردین ۱۳۵۳، صفحات ۳۸ تا ۴۴.

۹. جزئی؛ تاریخ سی ساله ایران، صفحات ۶۷ و ۶۸.

۱۰. نورالدین کیانوری، اسناد و دیدگاهها، حزب توده ایران از آغازپیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، چریکهای

فدایی خلق و حزب توده ایران، ۱۳۵۷، صفحات ۷۳۴ و ۷۴۴.

قوای دشمن را تجزیه کرده و سیستم عصبی دشمن را نیز مورد آسیب قرار دهد...»^{۱۱}

دو گروه جزنی و احمدزاده، در فاصله شهریور تا دیماه ۱۳۴۹ به مباحثات طولانی و منظم، بر سر انتخاب استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه ادامه دادند. سرانجام گروه «مسعود» نظریات گروه جنگل را پذیرفت و قرار شد دو گروه برنامه‌ای برای مبارزات آینده تنظیم کنند. در نیمه اول بهمن چهارتن از تیم مسعود به گروه جنگل پیوستند.

پس از انجام عملیات ۱۹ بهمن به فرماندهی صفائی که شرح آن خواهد آمد، کادرهای شهری و بقایای گروه جنگل در تهران گرد آمدند. در اواخر اسفند ۱۳۴۹ دو تیم مستقل (یک تیم پنج نفره و یک تیم سه نفره) تشکیل شد و ضمن ارتباط با گروه احمدزاده و عملیات انتقالی، ترور سرتیپ فرسیو، دادستان دادگاه مأمور محاکمه گروه جنگل را طرح‌ریزی و در ۱۸ فروردین اجرا کردند. گروه احمدزاده نیز در آن موقع دارای یک تیم شهری سازمان‌یافته بود که با حمله به کلانتری قلعهک مسلسل نگهبان کلانتری را به غنیمت گرفت. در اواخر فروردین ۱۳۵۰ گروه جنگل و گروه مسعود احمدزاده ادغام شدند و «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران» ایجاد شد.

بخش سوم حمله به پاسگاه سیاهکل

پیش از حمله گروه صفایی به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، یکی از تیمهای وابسته به گروه مسعود در پاییز ۱۳۴۹ به بانک و نک حمله کرد و یکصد و شصت هزار تومان، موجودی بانک را برای تدارک هزینه‌های عملیات مصادره کرده بود. قبل از آن نیز، به چند بانک دیگر دستبرد زده شده بود و دولت تا مدت‌ها فکر می‌کرد یورش به بانکها توسط باندهای گانگستری صورت گرفته است. بدین ترتیب، حمله به سیاهکل اولین عملیات چریکی «اعلام شده» از سوی چریکها در ایران بود. به طوری که گفته شد پس از حمله به سیاهکل، دو گروه جنگل و مسعود احمدزاده ادغام شدند و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را ایجاد کردند.

از دره «مکار» تا سیاهکل

روز ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ گروه شش نفری چریکها به فرماندهی علی اکبر صفائی فراهانی از دره «مکار» در نزدیکی چالوس برای شناسایی منطقه از سمت غرب به شرق و گیلان به حرکت درآمدند. انتخاب گیلان به خاطر موقعیت طبیعی آن و نیز سهولت استتار و دفاع در کوهستان و جنگل، همچنین اشکال استفاده از سلاحهای سنگین و هواپیما علیه مواضع چریکها بود. قرار بود پس از تکمیل شناسایی ابتدایی، که امکان تحرک لازم را به گروه کوهستان می‌داد، عملیات نظامی آغاز شود. تاکتیک عملیات به صورت حمله به یک پاسگاه نظامی و خلع سلاح آن و ترک فوری منطقه بود تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون بمانند. این نکته واضح بود که بلافاصله پس از اولین عملیات چریکی، روستاییان منطقه که هنوز درک روشنی از مقاصد چریکها نداشتند، واکنش مساعدی نسبت به آنها نشان نمی‌دادند ولی با تداوم عملیات نظامی در نقاط مختلف، امید می‌رفت روستاییان منطقه به تدریج تحت تأثیر قرار گیرند و به حمایت معنوی و مادی آنها برخیزند. درحقیقت هدف از عملیات تبلیغ مسلحانه و تغییر جو سیاسی در سطح کشور بود.

چریکها امیدوار بودند کشاورزان شمال، با سنت رادیکالی خود، همچنان که در اول دهه ۱۳۰۰ شمسی از جنبش میرزا کوچک خان پشتیبانی کرده بودند، به جنبش آنها روی خوش نشان دهند. طرح چریکها ظاهراً با طرح عملیاتی فیدل کاسترو در قیام علیه باتیستا^۱ دیکتاتور دست‌نشانده آمریکا در کوبا شباهت داشت؛ بدین ترتیب که تیم جنگل، با شناسایی قبلی و تهیه و ذخیره کردن تدارکات و آذوقه و با استفاده از پناهگاههای طبیعی در چند نقطه جنگل، ضمن انجام عملیات چریکی و تماس با کشاورزان محلی، آنها را به هواخواهی خود برانگیزند و محتملاً افرادی را از روستاها به سوی خود بکشانند و آنها را برای عملیات آینده آماده کنند.

در اوایل بهمن ۱۳۴۹ عملیات شناسایی توسط گروه کوهستان در منطقه شمالی مازندران پایان یافت. گروه در دو برنامه دو ماهه و دو ماه و نیمه از منطقه چالوس تا خلخال و از دره چالوس تا منطقه شرق مازندران را شناسایی کرده بود. تعداد افراد گروه بالغ بر ۹ تن شده بود. در این موقع فرمانده گروه اول به گروه دوم اعلام کرد در نیمه بهمن عملیات را به رغم آماده نبودن عناصر شهری آغاز خواهد کرد.

در اوایل بهمن، یکی از کادرهای گروه جنگل به نام غفور حسن‌پور، که افسر وظیفه بود، به عللی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر شد. وی پس از چند روز شکنجه، که منجر به هلاکت او گردید، اعترافاتی کرد و اطلاعاتی در دسترس ساواک گذاشت که موجب شناسایی سایر افراد گروه جنگل شد. روز ۱۳ بهمن حمله تدارک شده سازمان امنیت شروع شد و در فاصله چند روز، سه تن در گیلان و هفت نفر در تهران دستگیر شدند.

در این موقع، گروه نه نفری جنگل از ناحیه شرقی مازندران به ارتفاعات منطقه جنوبی سیاهکل (کوهستانهای دیلم) رسیده بود. روز ۱۶ بهمن خبر دستگیریها در تهران، به گروه جنگل اطلاع داده شد. در همین اوان یکی از افراد گروه به نام نیری که در کوهپایه‌های سیاهکل معلم بود و محل انبار کوچک آذوقه گروه را در آن منطقه می‌دانست دستگیر شد. فرمانده گروه جنگل، بی‌خبر از دستگیری نیری تصمیم گرفت یکی از افراد خود را برای آگاه ساختن و فراری دادن او به محل بفرستد.

روز ۱۹ بهمن، هادی خدابنده برای انجام این مأموریت از کوه پایین آمد تا به روستای شاغوزلات، نزد نیری برود و از خطری که او را تهدید می‌کرد آگاه سازد، غافل از

اینکه ژاندارمری، خانه نیری را زیر نظر گرفته بود. خدابنده، پس از رسیدن به روستای محل سکونت نیری، پس از درگیری مسلحانه با ژاندارمها اسیر می‌شود. افراد گروه جنگل با شنیدن صدای تیراندازی از کوه پایین می‌آیند و در شامگاه ۱۹ بهمن، پس از تصاحب یک اتومبیل کوچک در جاده به سیاهکل می‌روند. هدف گروه، حمله به ژاندارمری بود. در این حمله موجودی سلاحهای پاسگاه که شامل ۹ قبضه تفنگ و یک قبضه مسلسل بود به غنیمت گرفته می‌شود. معاون پاسگاه و فرد دیگری کشته می‌شوند. گروه جنگل، بدون تلفات به ارتفاعات برمی‌گردد ولی ژاندارمها هادی خدابنده را که اسیر شده بود، همراه رئیس پاسگاه به رشت می‌برند.

از فردای آن روز «تیم جنگل» به محاصره نیروهای مسلح درآمد. طی عملیات نظامی که تا ۱۸ اسفند به طول انجامید، چریکها تا پایان یافتن مهمات و آذوقه، به مقاومت ادامه می‌دهند. چند روز بعد، چهار تن از آنها دور از دید نظامیان و ژاندارمها برای تهیه خوراک از جنگل بیرون می‌آیند و به خانه یک کشاورز پناه می‌برند. روستاییان با اطلاع از حضور چریکها در آنجا، خانه را محاصره می‌کنند. صفائی فراهانی برای مردم حرف می‌زند و هدف و آرمانهای چریکها را از اقدام به نبرد مسلحانه شرح می‌دهد. چند تن از روستائیان خواستار آزادی آنها می‌شوند ولی کدخدا و سپاهی دانش روستا، مردم را از کمک به آنها برحذر می‌دارند و آنها را از مجازاتی که در انتظارشان است می‌ترسانند. سرانجام، چریکهای مسلح، بی‌آنکه برای آزادی خود به اسلحه متوسل شوند، تسلیم می‌شوند. مدتی بعد، ژاندارمها و مأموران ساواک سر می‌رسند و آنها را دستگیر می‌کنند و به تهران می‌فرستند. سرنوشت بقیه چریکها، که در جنگل متواری شده بودند، تا چهل و هشت ساعت بعد روشن می‌شود؛ دو تن با انفجار نارنجک، خود و چند تن از افراد نیروهای مسلح را نابود می‌سازند. سه تن دیگر، گرمسینه و فرسوده به اسارت درمی‌آیند. بدین ترتیب از دسته ۹ نفری جنگل ۷ تن اسیر می‌شوند. در مجموع از افراد تیمهای ۳۳ نفری جنگل و شهر، ۱۷ تن دستگیر گشتند. از این عده ۱۳ تن به حکم دادگاه نظامی در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۴۹ تیرباران شدند. پنج تن از افراد گروه جنگل که در عملیات شرکت نداشتند، صبح روز ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ سرتیپ فرسیو، دادستان اداره دادرسی ارتش را در تهران ترور کردند.^۲

۲. تاریخ مبارزات مردم ایران؛ حقایق درباره جنبش جنگل و حماسه سیاهکل از انتشارات سازمان